

طرح درس

محمد سبحانی

آموزگار سابق دوره‌ی ابتدایی، معاون آموزشی

مدرسه‌ی صدرا، قم



طرح‌درس نمایش‌محور یکی دیگر از روش‌های طرح‌درس‌نویسی است که در آن، دانش‌آموزان درگیر نمایش می‌شوند و متناسب با آن، کارهای گوناگونی انجام می‌دهند. نمایش، با توجه به خلاقیت مربی، می‌تواند به‌گونه‌ای باشد که خود بچه‌ها آن را پیش ببرند یا اینکه از پیش تعیین شده باشد و دانش‌آموزان صرفاً درگیر شوند، از آن لذت ببرند و کاربرد برخی از درس‌هایشان را ببینند. مربی می‌تواند از انواع گوناگون نمایش برای طرح‌درس خود استفاده کند؛ مثل نمایش عروسکی، نمایش صوتی، نمایش تصویری و ...

مثال ۱: جنگل چاتانا با قالب نمایش تصویری عروسکی

اهداف آموزشی: آموزش مبحث آلودگی در علوم، تقویت روحیه‌ی کمک به دیگران، پرورش تفکر و قدرت تحلیل.

طراحان: محمد سبحانی، محمدحسین نصیری، علی‌اصغر زند، امین حسن‌پور

ماجرا و شخصیت‌های داستان

داستان شخصیت‌های متعددی دارد؛ اما شخصیت اصلی داستان خرگوشی به نام فسقلی و راوی نمایش لاک‌پستی پیر به نام لاک‌ی است. سرزمین چاتانا با مشکلاتی روبه‌رو شده است. فسقلی و میمونک (میمونی که شخصیتی طنز دارد) برای نجات سرزمین چاتانا با هم همراه می‌شوند تا به سرزمین دور بروند و چاتانا را نجات دهند؛ زیرا به آن‌ها گفته شده بود راه‌حل شما در سرزمین دور است. باید به آنجا بروید و آن را ببینید. در راه مشکلاتی برایشان پیش می‌آید. آن‌ها با کمک بچه‌ها این مشکلات را حل می‌کنند و پیش می‌روند.

متن یکی از قسمت‌های نمایش‌نامه

لاکی: به نام خدایی که همه‌ی زیبایی‌ها رو آفرید. سلام گل‌پسرای عزیزم. حالتون چطوره؟ خوبید؟

همه‌تون تونستید رمز رو پیدا کنید؟ باریکلا به شما! میمونک و فسقلی هم تونستن از چاتانا خارج بشن و همه‌ی حیوونای جنگل براشون دعا کردن که موفق بشن چاتانا رو نجات بدن. اونا راه خطرناکی رو پیش رو داشتن... (مربوط به فعالیت و روز قبل نمایش است). بعد از خروجی میمونک گفت: وای اینجا رو! فسقلی، من تا حالا بیرون چاتانا رو ندیده بودم! چقدر بزرگه!

فسقلی: میمونک، اینجا هم شبیه همون چاتاناست. نگاه کن.

میمونک: نه بابا فرق داره. اینجا درختاش سبزه.

فسقلی: تو چاتانا درخت‌ها صورتیه؟!

میمونک: نه اونجا هم سبزه.

فسقلی: پس فرقی چیه؟

میمونک: اووممم نمی‌دونم. ولم کن. فرق داره دیگه.

فسقلی: باشه.

لاکی: بله بچه‌ها، فسقلی و میمونک همین‌طوری رفتن و رفتن. حدود ظهر بود و هوا روشن، بچه‌ها به آسمون نگاه کردن و یکهو دیدن یه ابر سیاه داره به‌سمت اون‌ها می‌آد. **میمونک:** فسقلی! اونجا رو! یه حیوون وحشی داره می‌آد سمت ما! الان ما رو می‌خوره!

فسقلی: میمونک، اون فقط یه ابره. فقط رنگش سیاهه.



چون داره می‌ره سمت چاتانا و آگه به اونجا برسه، همه رو مریض می‌کنه و حال همه بدتر می‌شه.

میمونک: ما باید بریم. کاری ازمون بر نمی‌آد.

فسقلی: نه، راست می‌گه، ما باید یه کاری بکنیم و گرنه وقتمون کمتر می‌شه و چاتانا زودتر نابود می‌شه.

فندق: ایسن دود هر روز از اینجا رد می‌شه و می‌آد تو چاتانا. فقط هم همین یه دونه ابر که می‌بینید نیست. باید یه کار اساسی انجام بدید. این آلودگی از سرزمین انسان‌ها می‌آد و باید یه فکری براش کرد.

میمونک: پس به خاطر همینسه که چند وقته گلوم می‌سوزه. حتی ممکنه آب‌ها هم آلوده بشن!

قارقارک (کلاغ) از راه می‌رسد و می‌گوید: سلام، قار قار. بچه‌ها خسته نباشید. لاکی به من گفت هر وقت کمک خواستید پیام کمکتون؛ ولی همیشه نمی‌تونم پیشتون باشم. بگین بینم چی شده؟

فسقلی: قارقارک، وقت توضیح دادن نداریم. فقط می‌خوایم یکی بره سرزمین آدم‌ها و بهشون بگه که اینجا پر از آلودگی شده. بگه یه کاری کنن که آلودگی کم بشه. **قارقارک:** شماها به من بگید که بگم چی کار کنن؟

....

لاکی: خب، همون طور که دیدید بچه‌ها درگیر آلودگی شدن. شماها بنویسید و بگید که قارقارک چه پیغامی واسه آدم‌ها بیره؟ پنج تا پیشنهاد یا بیشتر بنویسین و بگین آدم‌ها باید چه کار کنند که چاتانا و جنگل‌های دیگه به خطر نیفته و حال حیوونای جنگل خوب باشه؟

این نمایش برای عید نوروز دانش‌آموزان، در قالب یک نمایش تصویری عروسکی آماده و به‌صورت تکه‌فیلم (کلیپ) برای آن‌ها فرستاده شد. آنچه بیان شد، قسمت‌هایی از بخش اول این نمایش بود. در قسمت بعدی شخصیت‌ها نخست از بچه‌ها تشکر می‌کنند که فکر کردند و راه‌حل نوشتند. سپس بدون گفتن جواب به ادامه‌ی مسیر می‌پردازند. از اولیا هم خواسته شده بود تا دانش‌آموزان فعالیت را انجام نداده‌اند، قسمت بعدی برایشان گذاشته نشود. بچه‌ها راه‌حل‌های خوبی با کمک پدر و مادر و دیگران در پیکشان نوشتند و سعی کردند در داستان این مسئله را حل کنند.

در ادامه‌ی نمایش بچه‌ها درگیر موضوعات دیگری می‌شوند که اهداف آموزشی دیگری را پوشش می‌دهد و به حل آن‌ها می‌پردازند تا در نهایت جنگل چاتانا نجات پیدا می‌کند. بعد از عید در مورد پیک و راه‌حل بچه‌ها در پیک گفت‌وگو شد.

نکته: می‌توان طرح درس را به گونه‌ای متناسب با پایه‌ی بچه‌ها و اهداف آموزشی مدنظر و حتی به‌عنوان نوعی فعالیت انگیزشی برای تثبیت برخی از درس‌ها نوشت.

(فسقلی و میمونک به سرفه می‌افتند)

فسقلی (با حالت سرفه): چرا این‌جوری شدیم؟

فندق (فیل) وارد صحنه می‌شود و به فسقلی و میمونک ماسک می‌دهد.

فسقلی (با حالت سرفه): سلام. این دیگه چیه؟ تو دیگه کی هستی؟

فندق: سلام. من مدت‌هاست توی این سرزمین زندگی می‌کنم. اسمم فندقه، این هم ماکسه. (فندق چند عطسه می‌کند.)

میمونک: این دیگه کیه؟ بابا خدا به دادمون برسه!

فسقلی: خوشبختم آقای فندق. ممنونم بابت ماکسات، البته فکر کنم اسمش ماسکه‌ها!

فندق باز هم عطسه می‌کند و می‌گوید: حالا هر چی.

میمونک: آقای فندق، جلوی دهنت رو بگیر. خیس شدیم.

فندق: شماها خودتون رو معرفی نمی‌کنید؟

فسقلی: آخ‌آخ! ببخشید. من فسقلی و این هم دوستم میمونک. ما قراره چاتانا رو نجات بدیم.

فندق: هههه، شماها؟

میمونک: مگه ما چمونه؟!!

فندق: هیچی، ولی باید اول این آلودگی رو برطرف کنید؛



مثال ۲: کارآگاه پنبه‌ای با قالب نمایش صوتی

اهداف آموزشی: درس گرما و سرما در علوم؟
طراحان: محمد سبحانی، مرتضی شمس‌آبادی، محمدحسین نصیری، علی اصغر زند

برای دانش‌آموزان یک بازی با قالب نمایش صوتی طراحی شد. در این نمایش بچه‌ها به گروه‌های چهار یا پنج‌نفره تقسیم شدند. نام شخصیت اصلی نمایش «کارآگاه پنبه‌ای» بود. کارآگاه پنبه‌ای ابری بود که از سیاره‌ای دورافتاده به سمت سیاره‌های دیگر حرکت کرده بود تا برای سیاره‌ی خود کمک ببرد. در طی مسیر او با بچه‌های پایه‌ی دوم آشنا می‌شود و از آن‌ها کمک می‌خواهد. بچه‌های هر گروه یک آهن‌ربا (مگنت) داشتند. هر هفته عکس سیاره‌ای که چند شماره، مانند مار و پله روی آن مشخص شده بود، روی تخته چسبانده می‌شد. هر گروهی که در هر سیاره برنده می‌شد، نخست، گروه‌های دیگر را با خود به سیاره‌ی بعدی می‌برد. سپس اسم سیاره‌ی بعدی را انتخاب می‌کرد. بچه‌ها باید در کلاس، صوت داستان را گوش می‌دادند و مربی متناسب با داستان از بچه‌ها کار عملی می‌خواست.

در این قسمت پنبه‌ای و دوستانش وارد سیاره‌ی خرس قطبی می‌شوند و سعی می‌کنند در طی داستان یخ‌ها را آب کنند یا کاری کنند یخ‌ها دیرتر آب شوند. بخشی از متن این نمایشنامه‌ی صوتی را می‌توانید در ادامه مطالعه کنید. (مربی‌ها با تقلید صدا به جای شخصیت‌های داستان سخن می‌گویند و صوت داستان برای بچه‌ها در هر بخش پخش می‌شود.)

بخش اول

راوی: هر قدر به سیاره‌ی خرس قطبی نزدیک می‌شدند، هوای اطرافشان بیشتر سرد می‌شد. تا جایی که هنوز وارد سیاره نشده بودند، همه شروع به لرزیدن کردند و دندان‌هایشان به هم می‌خورد.

اژدها چشم‌هایش را بست و به سمت سیاره شتاب گرفت. هوای سرد با باد شدیدی که پرواز اژدها درست می‌کرد به گروه نجات می‌خورد و سرما را بیشتر و بیشتر می‌کرد. از جو سیاره عبور کردند و دیدند که همه‌جا را برف پوشانده است. اژدها که نمی‌دانست این برف‌ها چقدر لیز هستند، نتوانست خوب فرود بیاید و روی برف‌ها سر خورد. نزدیک بود گروه از ترس بمیرند که پای اژدها به سنگی گیر کرد و یک‌دفعه افتاد و متوقف شد. همه‌ی گروه هم روی برف‌ها پرت شدند.

پاستیل خرسی نارنجی: عجب برفی! وااای... چه سرده! **بازیکن:** باید زودتر لباس‌های پشمی مخصوص بپوشید و الا تبدیل به گلوله‌های برفی می‌شید. باید همه با هم

پنگوئن رو صدا کنیم. با شمارش من همه می‌گیریم: پنگوئنی. آماده! یک... دو... سه... .

همه: پنگوئنی، پنگوئنی، پنگوئنی.

راوی: صدای عجیبی آمد. کلاغ‌ها برگشتند و یک گلوله‌ی بزرگ برف را دیدند که به سمتشان می‌آید. تا خواستند قارقار کنند و به بقیه اطلاع بدهند، گلوله رسید و همه را پرت کرد روی برف‌ها.

پنبه‌ای: ای بابا!!! ما که مدام داریم این طرف و اون طرف پرت می‌شیم.

پنگوئنی (با خنده): خوش اومدید. ببخشید، خواستم بهتون خوش آمد بگم.

بازیکن: وااای! درست همون شکلی که توی نامه‌ها ت گفته بودی هستی!

پنگوئنی: یعنی تو...! تو...! آبنوس تویی؟!

راوی: بچه‌های گروه تازه فهمیدند اسم بازیکنی که همراهشان آمده، آبنوس است. دو دوست همدیگر را در آغوش گرفتند.

گنجشک کوچولو: پس چرا به ما نگفتی که اسمت آبنوسه؟ (جیک جیک می‌کند)

آبنوس: من اسمم رو فقط به اون‌هایی می‌گم که چند وقت باهاشون دوست باشم و دوستی مون طولانی شده باشه. الان دیگه شما هم می‌دونید دوستای خوب من.

پنگوئنی: خب، دوست‌ها ت باید لباس پشمی بپوشن؛ ولی پدر بهشون لباس نمی‌ده، مگر اینکه سنت خاندان ما رو به نشانه‌ی احترام انجام بدن.

راوی: گروه به همراه پنگوئنی از بین تپه‌های متعدد برفی عبور کردند و خودشان را به لانه‌های بامزه‌ی خاندان رساندند. پدر پنگوئنی بیرون آمد. وقتی فهمید گروه، لباس می‌خواهند، رفت پشت لانه و با کلی یخ برگشت.

پنبه‌ای: این‌ها رو باید چی کار کنیم؟

پدر: داخل لونه هوا گرمه. باید برید داخل لونه؛ اما یه کاری کنید که این یخ‌ها دیرتر آب بشن. هرچی دیرتر بهتر.

راوی: کلاغ‌ها توی گوش هم پیچ می‌کردند. **بزرگ‌کلاغ‌ها گفت:** این قدر «یک کلاغ، چهل کلاغ» نکنید. کاریه که باید انجام بدیم. البته اگر نمی‌خواید از سرما منجمد بشید!

بخش دوم

وقتی در نهایت همه‌ی یخ‌ها آب شدند، پدر پنگوئنی به ساعتش نگاه کرد و با لبخند گفت: خوبه. حالا بیایید بیرون.

پدر دوباره رفت پشت لانه و با کلی یخ برگشت. اژدها توی دلش گفت: ای بابا، باز هم؟! و یک عطسه‌ی آتشین کرد و یک دایره‌ی برف روی زمین را آب کرد.



نظارت می‌کرد و به هر گروه امتیاز می‌داد. بعد از انجام این فعالیت، مربی یک کاسه یخ دیگر به هر گروه داد و از آن‌ها خواست تا کاری کنند که دیرتر آب شود. باز هم فرایند بالا اجرا شد. بچه‌ها پس از بحث و گفت‌وگو دست به کار شدند. گروهی یخ را در سایه گذاشتند تا دیرتر آب شود. گروهی هم درخواست استفاده از یخچال مدرسه را کردند که مربی اجازه‌ی استفاده از یخچال را نداد. گروه دیگر یخ را در سایه قرار دادند و با برگ روی یخ را پوشاندند. یک گروه هم کمی باغچه را کردند. ابتدا آب ریختند و با برگ زیر آن را پوشاندند و بعد کاسه را روی برگ‌ها قرار دادند و روی آن را نیز با برگ پوشاندند. در پایان بچه‌ها جمع شدند و نظرات خود را بیان کردند و از کار خود دفاع کردند. مربی هم نظارت می‌کرد و امتیاز می‌داد. در نهایت در مورد سرما و گرما نکات تکمیلی گفته شد.

نکته: می‌توان برخی از فعالیت‌ها را گروهی انجام داد و برخی به صورت فردی صورت بگیرد. همچنین می‌توان فعالیت‌های گوناگونی را در همین قالب و متناسب با درسی که قرار است به بچه‌ها بدهیم یا قرار است آن درس را تمرین کنیم، بیاوریم و حتی می‌توان از درس‌های دیگر نیز در این طرح درس استفاده کرد یا حتی متناسب با کلاس، طرح درس را تغییر داد.

همه به اژدها چشم‌غره رفتند که وقتی عطسه می‌کنی، باید جلوی دهانت را بگیري! بیچاره اژدها هم عذرخواهی کرد. پدر یخ‌ها رو بین گروه پخش کرد. اژدها توی دلش می‌خندید و می‌دونست چی کار کنه تا یخی که در دست اوست، زودتر از همه آب شود.

در اینجا مربی به هر گروه یک تکه یخ در کاسه داد و از آن‌ها خواست تا راه‌حل خود را پیدا کنند و آن را انجام دهند.

بچه‌های هر گروه سعی کردند تا راه‌حلی پیشنهاد دهند. از مربی کمک خواستند و مربی از آن‌ها خواست تا با هم‌فکری راهی بیابند. بچه‌ها دست به کار شدند. پس از بحث و گفت‌وگو در هر گروه، هر کس راهی پیشنهاد داد و اعضای گروه با او همراه شدند. یکی از گروه‌ها یخ را در حیاط مدرسه و زیر آفتاب گذاشت تا زودتر آب شود. یک گروه تقاضای آتش کرد و مربی به آن‌ها گفت که چنین امکانی را نداریم. گروهی دیگر یخ را زیر شیر آب گرفت و سعی کرد تا با فشار آب و ترکیب آب و یخ، مسئله را حل کند. گروهی دیگر هم از خاک‌های گرم روی یخ ریخت و سعی کرد یخ را با خاک مخلوط کند تا آب شود. مربی نیز